فصلنامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی- فرهنگی، دوره‌ی پنجم، شماره‌ی ۳، زمستان ۹۵، صفحات ۹-۳۳

مطالعه‌ی جامعه‌شناختی درک و تصوّر دانشجویان از هویّت بومی در مازندران (مطالعه‌ی موردی دانشجویان بومی دانشگاه مازندران)

سیّد قاسم حسنی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۲۹

چکیده

تأکید اصلی این مقاله بر هویّت بومی جوانان استان مازندران و پرسش اصلی آن نیز این است که آیا هویّت بومی در بین افرادِ مورد بررسی دارای اهمّیّت است یا خیر؟ بنابراین شناسایی ابعاد هویّت در ارتباط با ویژگی بومی آن مورد توجّه خواهد بود. افراد اجتماع یا فرهنگ در هر مکانی که باشند خود را متعلّق به یک جامعه، گروه یا فرهنگ می‌دانند و در همین راستا نوعی از هویّت در میان افراد شکل می‌گیرد. هویّت‌ها محصول تلفیق و ترکیب شباهت‌ها و تفاوت‌ها هستند. هر جامعه یا فرهنگی شیوه‌های خاصّی برای ابراز هویّت در چارچوب اجتماعی و فرهنگی خود دارد. یکی از اشکال هویّت، هویّت بومی محلّی است که در بوم محلّه جایگاه خود را می‌یابد. فرایند این هویّت و شکل‌گیری آن در جنس و نسل متفاوت است و تحت‌تأثیر تحوّلات جدید دنیای مدرن قرار دارد. تفاوت نسلی و کانون توجّه افراد که در قالب این نوع از هویّت می‌گنجد، متفاوت است. کاوش این هویّت از طریق روش مصاحبه‌ی متمرکز در یک قشر از نسل خاص (نسل جوان) در بین دانشجویان بومی دانشگاه مازندران می‌تواند ماهیّت این نوع هویّت را نشان دهد. مقاله‌ی حاضر نشان می‌دهد در میان انواع هویّت‌هایی که با توجّه به وضعیّت‌ها و موقعیّت‌ها برای هر فرد می‌توانند بروز یابند، افراد به هویّت بومی خود توجّه دارند.

واژه‌های کلیدی: هویّت، هویّت بومی، فرهنگ بومی، دانشجویان جوان.

[۱] استادیار انسان‌شناسی گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران g.hassani@umz.ac.ir

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

مقدّمه

هویّت هر فرد در هر سطح تعلّق، به میزان و درجه‌ی اهمّیّت عناصر درونی مشترک و ارزش‌های محتوا (در این جا فرهنگ) و قائل بودن مرز و حدود با بیرون و هم‌جوارها برمی‌گردد. اهمّیّت محتوا و حدود و مرز هرچه بالاتر باشد، هویّت غلیظ‌تر می‌شود. البتّه با توجّه به شرایط کنونی در عصر اطّلاعات و ارتباطات، میزان اهمّیّت و حدود و مرز و هم‌جوارها تغییراتی در آن رخ داده است (تاملینسون، ۱۳۸۱: ۱۵۱). بسیاری از فرهنگ‌ها گرایش روزافزونی در بخش برنامه‌ریزی‌های فرهنگی-اجتماعی نشان می‌دهند تا برخی از هویّت‌ها حفظ گردد؛ برای مثال، برنامه‌های رسانه‌ای، ارتباطات، آموزش‌های رسمی و ... تلاش‌هایی در حوزه‌ی برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی برای افزایش آگاهی‌های فرهنگی و تقویت هویّت انجام می‌دهند.

حوزه‌ی فرهنگ ایران متشکّل از خُردحوزه‌های فرهنگی متعدّدی است که قومیّت‌ها و گروه‌های زبانی، محلّی و بومی متنوّعی در آن ساکن هستند (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۳۰۳). هریک از این خردحوزه‌ها، مشخّصه‌ها و محتوای فرهنگی ویژه‌ی خود را دارند و تمایز بین آن‌ها کاملاً مشهود است. بنابراین چون تنوّع و تمایز وجود دارد و معینه‌ها و محتوای فرهنگی متفاوتی را می‌توان مشاهده کرد و از سویی «خودها» و «دیگری‌ها» در تماس‌ها و برخوردها برجسته می‌شود و افراد نیز به آن اذعان دارند، هویّت که روی دیگر سکّه‌ی فرهنگ و تمایزات فرهنگی است می‌تواند وجود داشته باشد. البتّه درجه‌ی هویّت به گروه خود در مقابل دیگری‌ها بین خردحوزه‌های فرهنگی متفاوت است. به سبب دلالت‌های تاریخی-جغرافیایی و سیاسی و نیز محتوای فرهنگی و حدود قائل شدن خودها با دیگری‌ها در هم‌جواری‌های فرهنگی، هویّت‌ها نیز از رقیق تا غلیظ در نوسان هستند. به همین دلیل بین خردحوزه‌های فرهنگی در ایران می‌توان تنوّعاتی از این نظر مشاهده کرد؛ درجه‌ی تعلّق به خودهای فرهنگی (بومی، محلّی، زبانی، قومی، اقلیمی، ملّی و ...) از سر یک طیف به گونه‌ای است که در مقابل، هم‌جواری‌های فرهنگی و فرهنگ مبنا (در این جا فرهنگ ملّی) را جدا می‌انگارند و در سر دیگر طیف، برخی خود را در فرهنگ مبنا بازیابی می‌کنند. در طیف اوّل بنا به دلایلی (دلالت‌های تاریخی، اقدامات نظام دولت ملّی در گذشته، دیگری مهم با حدّ و حدودهای خاص و ...) هویّت روز به روز می‌تواند پررنگ شود و در طیف دیگر، این ضریب هویّت کم‌تر از گذشته خود را نشان می‌دهد. این موقعیّت به‌ویژه در تغییر نسلی نسبتاً شدّت می‌یابد.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

بیان مسأله

مقوله‌ی هویّت موضوع مهمّی در جامعه‌ی معاصر انسانی است و چالش‌های هویّتی امروزه سرنوشت‌ساز هستند. بر اساس یک اجماع علمی، هویّت پیش‌شرط هر نوع عمل به‌ویژه عمل اجتماعی- فرهنگی و شرط لازم توسعه است (تریلینگ، ۲۰۰۸)؛ به‌عنوان نمونه، برخی باور دارند که اگر فرهنگی بخواهد به توسعه و ترقّی دست یابد، چند بحران را باید پشت سر گذارد که نخستینِ آن، بحران هویّت است.

در سال‌های اخیر، هویّت به یکی از چارچوب‌های وحدت‌بخش در مباحثات روشنفکری تبدیل شده و به‌نظر می‌رسد که همگان درباره‌ی آن، حرفی برای گفتن دارند (استپ و لاولر، ۲۰۱٤)؛ به‌گونه‌ای که از بحث‌های آنتونی گیدنز درباره‌ی تجدّد و تشخّص (گیدنز، ۱۳۷۸) گرفته تا تأکید پست‌مدرنیست بر تفاوت (هال، ۱۹۹٦) و تأکید مانوئل کاستلز بر قدرت هویّت (کاستلز، ۱۳۸٤) و نیز تلاش‌های گوناگون فیمینستی برای شالوده‌شکنی قراردادهای اجتماعی مبتنی بر جنسیّت یا سردرگمی ناشی از احیای ناسیونالیسم و قومیّت‌گرایی به‌عنوان نیروهای مهمّ سیاسی (آنتونی ۱۳۹۱؛ اریکسون، ۱۳۹۵)، با گفتمان‌هایی درباره‌ی هویّت مواجه می‌شویم. ضمن آن‌که بحث تنها درباره‌ی هویّت نیست و از دگرگونی نیز سخن می‌رود. مقوله‌ی هویّت فراتر هم رفته و ابزار کار روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران نیز شده است. از نظر سیاسی لفّاظی درباره‌ی هویّت این مجال را می‌دهد که پیگیری منافع جناحی به‌عنوان دفاع از مطالبی بیان‌ناشدنی جلوه کند. از نظر تجاری نیز شرکت‌های سازنده‌ی آگهی دریافته‌اند که فروش کالا به مردم در عین حال به معنای فروختن یک هویّت به آن‌هاست. بدین ترتیب هویّت و مصرف همواره با یکدیگر مرتبط شده‌اند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۲). بنابراین هویّت مقوله‌ی پارادایمی شده که بدان توجّه دارند.

فرهنگ و هویّت، مقولاتی درهم‌آمیخته هستند (لیندهولم، ۲۰۰۷) که پایداری یکی به دیگری وابسته است. بنابراین اهمّیّت هویّت و میزان آن (غلظت) در میان افرادی که در مجموعه‌ی یک فرهنگ تعریف می‌شوند، در پایداری فرهنگی مؤثّر است. امّا شرایط متغیّر جهان معاصر و رقابت‌های فرهنگی می‌تواند با تغییر نسلی بر درجه و ماهیّت هویت و به تبع آن بر فرهنگ اثرگذار باشد. کیفیّت این اثرگذاری را می‌توان در نسل‌های جوان مشاهده کرد که چگونه به هویّت فرهنگی خود می‌نگرند.

امروزه وجود هویّت به دلیل بی‌مکان شدن فرهنگ‌ها، اقتصاد، افراد و ... می‌تواند بر ابعاد هویّت اثرگذار باشد (گل‌محمّدی، ۱۳۹۲)؛ به‌گونه‌ای که توازن ابعاد هویّت را برهم زند و برخی از

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

ابعاد مهمّ تلقی گردند و برخی دیگر از اهمّیّت کم‌تری برخوردار شوند یا به مرور زمان حذف گردند. باید توجّه داشت کم‌رنگ شدن هویّت می‌تواند بر صفاتی که هویّت بر آن‌ها نشسته اثرگذار باشد و آن را تحت‌الشّعاع قرار دهد؛ به‌عنوان نمونه، چنان‌چه هویّت بومی تحت‌تأثیر عناصر دیگر هویّت‌ساز قرار گیرد، بر صفات فرهنگی یا اجتماعی نیز مؤثّر است. افراد در این خصوص:

۱. طبقه‌بندی‌هایی را که خود نسبت به دیگران انجام می‌دهند، از دست می‌دهند؛ یعنی، انتساب خود در یک مقوله‌ی مشخّص‌ساز جمعی-فرهنگی را نادیده می‌گیرند و در موقعیّت‌های اجتماعی در سازمان تعامل اجتماعی، مشارکت نمی‌ورزند؛ به نحوی که در فعّالیّت‌های فرهنگی‌ای که مختصّ آن گروه است، شرکت نمی‌کنند.

۲. محتوای فرهنگی را بیان نمی‌کنند و فهرست‌بندی‌هایی چون تاریخ و مشخّصه‌های فرهنگی را از نظر می‌اندازند.

۳. دغدغه‌ی ابقای حدود فرهنگی-اجتماعی و عضوگیری مجدّد افراد را چندان در کانون توجّه قرار نمی‌دهند.

٤. به جای آن‌که مشترکات فرهنگی به‌عنوان مشخّصه‌ی تعیین‌کننده‌ی سازمان گروه فهم شود، بر عناصر و محتواهای دیگر تمرکز می‌شود.

از عمده‌ترین تأثیرات کم‌رنگ شدن هویّت بومی در استان مازندران، تأثیر آن بر محیط زیست بومی است. صفات فرهنگ بومی در استان مازندران اساساً بر مبنای محیط زیست آن در فرایند سازگاری شکل گرفته است. بنابراین کم‌رنگ شدن هویّت بومی می‌تواند بر فرهنگ و به تبع آن بر محیط زیست بومی تأثیر تخریبی داشته باشد. این تأثیر نشان‌دهنده‌ی اهمّیّت هویّت برای فرهنگ و محیط زیست در استان مازندران است. برای فهم درجه‌ی هویّت بومی در میان نسل جوان، پرسش‌هایی در ابعاد شناختی، احساسی، مشارکتی و نگرشی می‌تواند اهمّیّت یا عدم اهمّیّت هویّت بومی را نشان دهد.

با توجّه به نقش مهمّ هویّت در هر فرهنگ، اجتماع و گروهی، بررسی و شناخت این مقوله از اهمّیّت بسیار زیادی برخوردار است، از این رو با در نظر گرفتن هدف کلّی شناخت این مسأله می‌توان اهداف مشخّص‌تری برای این پژوهش در نظر گرفت. این اهداف عبارتند از:

۱. شناخت و پی بردن به وضعیّت هویّت بومی.

۲. آگاهی از جریان هویّت بین افراد و مشخّص کردن درجه‌ی هویّت بومی و بستگی‌های فرهنگی.

۳. شناخت نوع و مختصّات هویّت بومی بر اساس عوامل مختلف.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

٤. مشخّص کردن نگرش افراد نسبت به فرهنگ بومی.

پیشینه‌ی تجربی پژوهش

درباره‌ی موضوع مورد مطالعه یعنی درک و تصوّر دانشجویان از هویّت بومی، تحقیقات بسیار اندکی انجام شده است که به آن‌ها پرداخته می‌شود. «جهانی شدن و هویّت‌های محلّی و جهانی دانشجویان (مطالعه‌ی موردی: دانشگاه تبریز)»، عنوان تحقیقی است که حبی و همکاران (۱۳۸۹) به روش پیمایش در میان دانشجویان ترک، فارس و کرد دانشگاه تبریز انجام داده‌اند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که با افزایش هویّت جهانی در بین دانشجویان، هویّت محلّی آن‌ها کاهش می‌یابد؛ یعنی با افزایش جهانی شدن، هویّت‌های محلّی رو به کاهش می‌گذارد.

بدیعی ازنداهی و همکاران (۱۳۸۷) نیز در پژوهشی با عنوان «نقش حسّ مکانی در هویّت بومی، مطالعه‌ی موردی: دانشجویان یاسوجی دانشگاه‌های تهران»، در پی درک و بیان این مسأله بودند که چرا و چگونه مکان به‌عنوان مفهومی جغرافیایی، احساسات متفاوتی از علاقه تا بی‌تفاوتی را در میان افراد و گروه‌ها می‌آفریند؟ در این پژوهش حسّ مکان (به‌عنوان متغیّر مستقل) عاملی است که موجب تبدیل فضا یا محلّی معمولی به مکانی با خصوصیّات حسّی و رفتاری ویژه برای افراد خاص مانند دانشجویان یاسوجی دانشگاه‌های تهران می‌شود. روش تحقیق این مقاله تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و طرح پرسش‌نامه بوده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه فرهنگ قومی تحت‌تأثیر فرهنگ عمومی قرار گرفته، امّا در این تعامل توانسته است سنّت‌های خود را حفظ کند و هم‌چنان هویّت بومی خود را با استفاده از ادبیّات شفاهی ارائه نماید.

روش‌شناسی پژوهش

با توجّه به این که هدف این تحقیق، درک و تصوّر کنش‌گران در زمینه‌ی هویّت است، روش مصاحبه‌ی متمرکز انتخاب شده و در نتیجه، این پژوهش بر اساس تکنیک گروه متمرکز و مصاحبه‌ی گروهی صورت گرفته است. یکی از فرضیّه‌های پایه در روش گروه متمرکز این است که افراد منابع ارزشمند اطّلاعات هستند و قادرند که احساسات و رفتارهای خود را توصیف نمایند. فرضیّه‌ی دیگر این است که پویایی گروه می‌تواند افراد را به توصیف دیدگاه‌های خود، به شکلی که در یک مصاحبه‌ی فردی کم‌تر اتّفاق می‌افتد، تشویق کند (برنز و گراو، ۲۰۰٦). از طریق

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

این روش، می‌توان با کندوکاو در تفاوت آرا و تفسیرها، دیدگاه‌ها و ادراکات مختلف در زمینه‌ی آن پدیده را درک و شناسایی کرد. هدف اساسی بحث گروهی متمرکز، شناسایی دیدگاه‌های متفاوت حول موضوع پژوهش و فهم مسائل از دیدگاه شرکت‌کنندگان است (هنینک، ۱۳۹۲: ۳۲).

در این بررسی، شش مصاحبه‌ی گروهی که میانگین تعداد شرکت‌کنندگان در این مصاحبه‌ها بین ۵ تا ۷ نفر از رشته‌هایی در دانشکده‌ی فنّی و معماری و علوم انسانی و اجتماعی بوده، در شش جلسه‌ی ۲/۵ ساعته انجام شده است. انتخاب شرکت‌کنندگان بر اساس نمونه‌گیری مبتنی بر هدف (نمونه‌گیری هدفمند) بوده (برنز و گراو، ۲۰۰٦) که نمونه‌گیری رایج در تحقیقات کیفی است. در واقع دانشجویان بومی، شرکت‌کنندگان اصلی در مصاحبه‌های گروهی بوده‌اند.

در این مصاحبه‌های گروهی، سه حوزه‌ی پرسش از مصاحبه‌شوندگان پرسیده شد. شرایط جواب‌گویی به گونه‌ای بود که ذهن شرکت‌کنندگان تا زمان مصاحبه درگیر موضوع نمی‌شد. در واقع، تلاش بر این بود که افراد با ذهنی بدون سوگیری وارد بحث شوند تا فی‌البداهه آن‌چه را که در ذهنشان نسبت به موضوع می‌گذرد، بیان کنند. از طرفی افراد بدون آن که وارد جدل شوند، ذهنیّت خود را نسبت به موضوع بیان می‌کردند.

روش کار در این تحقیق دو مرحله داشته است؛ مرحله‌ی اوّل، مصاحبه‌ای بود که محقّق با افراد انجام می‌داد و آن‌ها ذهنیّت خود را بیان می‌کردند. مرحله‌ی دوم، جدولی بود که در اختیار افراد قرار داده می‌شد و از آن‌ها خواسته می‌شد تا مؤلّفه‌های فرهنگی بومی‌ای را که به ترتیب اولویّت برای آن‌ها مهمّ است، در جدول بیان کنند و دلیل انتخاب هر مؤلّفه را ذکر نمایند. هدف از انجام این کار، هم‌خوانی بحث مصاحبه‌ی گروهی تسهیل‌کننده با افراد مصاحبه‌شونده با پاسخ در جدول بوده تا مشخّص شود که چه‌قدر به یکدیگر نزدیک هستند یا از هم دور می‌شوند. تطبیق دو مرحله نشان می‌دهد که انحرافی در ذهن افراد نبوده و آن‌چه گفته می‌شد با پنجره‌های مرحله‌ی دوم هم-خوانی دارد.

تعریف مفاهیم

فرهنگ

فرهنگ، کلّ پیچیده‌ای است شامل زبان، آداب و رسوم، تاریخ، اسطوره، حافظه‌ی جمعی، دین و باورهای اعتقادی، معماری، علم، فلسفه و ... که در یک جامعه وجود دارد و از نسلی به نسل

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

دیگر منتقل می‌شود و افراد جامعه آن را از طریق فرهنگ‌آموزی کسب می‌کنند (مور، ۱۳۹۱: ۲۵؛ کوش، ۱۳۸۲).

زیست‌بوم و فرهنگ

زیست‌بوم، طبیعت، جغرافیا، اکولوژی، محیط، منابع و روش‌هایی است که کنش‌گران انسانی با آن‌ها زندگی می‌کنند و بقا می‌یابند. زیست‌بوم، فرهنگ را و فرهنگ نیز انواع خاصّ رفتارها را شکل می‌دهد. به‌طور خلاصه، روش ساده شده‌ی تفکّر درباره‌ی فرهنگ، قرار دادن آن بین زیست‌بوم و رفتار اجتماعی است؛ یعنی رابطه‌ی زیر:

رفتار اجتماعی ⟵ فرهنگ ⟵ زیست‌بوم (تریناندیس، ۱۳۷۸: ۵۷)

بنابراین واقعیّت‌های مربوط به بوم و محیط می‌تواند بر فرهنگ اثر بگذارد و خصوصیّات رفتاری را فراهم کند. البتّه این امر بدین معنا نیست که در این جا بوم و محیط را عامل نهایی شکل‌دهی فرهنگ بدانیم. عناصری چون تاریخ، اشاعه‌ی فرهنگی و ارتباطات می‌توانند مؤثّر باشند و بوم و محیط نیز در کنار عوامل دیگر مهم تلقّی می‌شود.

فرهنگ بومی

هنگامی که کلّ پیچیده‌ی فرهنگ تحت‌تأثیر دلالت‌های توپولوژیک و محیطی قرار گیرد به‌گونه‌ای که بتوان تأثیر بوم و زیست را در آن مشاهده کرد، آن را فرهنگ بومی می‌نامیم. بنابراین از آن‌جا که در مازندران رابطه‌ی فرهنگ و محیط (بوم) رابطه‌ای تعاملی و تنگاتنگ است، می‌توان از فرهنگ بومی مازندران سخن گفت.

هویّت بومی

هر فرهنگی در حیطه‌ی فرهنگی خود زاینده‌ی هویّت مربوط به آن فرهنگ است. از آن‌جا که فرهنگ مازندران را در رده‌بندی فرهنگ بومی قرار داده‌ایم و از سویی، روی دیگر سکّه‌ی فرهنگ، هویّت است، می‌توان از هویّت بومی نیز سخن گفت. بنابراین هویّت بومی را می‌توان آگاهی افراد از تشابهات و تفاوت‌های فرهنگ بومی خود نسبت به دیگران غیربومی تعریف کرد که افراد بومی به کمک آن خود را از دیگران متمایز می‌کنند و دارای شناخت و احساس تعلّق نسبت به فرهنگ بومی خویش هستند.

ابعاد هویّت بومی

برای شکل‌گیری و تقویت هویّت بومی، ابعاد چهارگانه‌ی زیر ضروری است. این ابعاد و جمع آن‌ها، هویّت بومی را به گونه‌ای عینی و ملموس در میان افراد برجسته می‌سازد.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

۱. بعد شناختی: افراد تا چه حد نسبت به فرهنگ بومی، دانش و شناخت دارند و عناصر فرهنگ بومی را می‌شناسند؟ در واقع، میزان شناخت افراد بومی از عناصر و خمیره‌های فرهنگ چگونه است؟

۲. بعد احساسی: افراد تا چه حد به فرهنگ و خمیره‌های بومی، احساس تعلّق و وابستگی می‌کنند.

۳. بعد فعّالیّتی: تمایلی که افراد در عرصه‌های مختلف فرهنگ بومی دارند و در آن مشارکت و فعّالیّت می‌کنند.

٤. بعد نگرشی: نگرشی که افراد به فرهنگ و اجزای آن در زمان حاضر و نیز نسبت به تداوم و بقای آن در آینده دارند و تلاشی که قصد دارند برای تداوم آن انجام دهند.

تعریف عملیّاتی هویّت بومی

بُعدی از هویّت است که بر اساس آن، افراد بومی از عناصر و اجزای فرهنگ بومی شناخت و آگاهی دارند؛ نسبت به آن احساس تعلّق و وابستگی می‌کنند؛ حاضر به شرکت در فعّالیّت‌های فرهنگی بومی هستند؛ از نگرش مثبت و مؤثّری نسبت به عناصر فرهنگی برخوردارند و برای تداوم و بقای فرهنگ بومی تلاش می‌کنند.

مبانی نظری هویّت

هویّت مفهومی است که دقیقاً در قلب تخیّل و تصوّر معاصر مردم جهان قرار دارد. به همین سبب موضوع هویّت و تغییرات و دگرگونی‌ها و بازتولیدهای آن، در آثار و اندیشه‌ی اغلب محقّقان مورد توجّه بوده است. بنابراین رویکردهای نظری متنوّعی در حوزه‌ی هویّت وجود دارد، امّا با توجّه به هدف این پژوهش، رویکرد نظری آن، رویکرد مبتنی بر ارتباط و وضعیّت و بر اساس دیدگاه فردریک بارث و آنتونی کوهن بوده است.

در رویکرد مبتنی بر ارتباط و وضعیّت، هویّت در چارچوب‌های اجتماعی‌ای که وضعیّت عوامل را مشخّص می‌کنند، صورت می‌گیرد و از همین طریق، تصوّرات و گزینش‌های عوامل را جهت‌دهی می‌کنند. از نظر رویکرد مذکور (برعکس رویکرد نظری ذهن‌گرا)، هویّت یک تصوّر یا پندار نیست؛ زیرا از کارایی اجتماعی برخوردار است و اثرات اجتماعی واقعی به بار می‌آورد. هویّت بنایی است که در روابطی ساخته می‌شود که یک گروه را در برابر گروه‌هایی قرار می‌دهد که با آن‌ها در تماس است. البتّه باید به این نکته اشاره کرد که نوع تماس و رابطه و معیارهای آن در تعیین هویّت مؤثّر است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

از نظر این تئوری برای مشخّص کردن هویّت یک گروه، مهم این نیست که ما فهرستی از مجموع ویژگی‌های فرهنگی‌ای که یک گروه را متمایز می‌کند، ارائه دهیم، بلکه مهم آن است که ببینیم اعضای گروه برای مشخّص کردن خود از دیگری و ایجاد تمایز فرهنگی با دیگران، چه عناصری را مورد استفاده می‌دهند (اریکسون، ۱۳۹۵). هویّت در اصل از کنش متقابل بین گروه‌ها و در جریان ارتباط که در آن تمایزگذاری‌هایی توسّط گروه به‌وجود می‌آید یا به‌کار گرفته می‌شود، ایجاد می‌گردد. هویّت در خود وجود ندارد، بلکه همیشه رابطه‌ای است با دیگران.

آن‌چه در تئوری بارث اهمّیّت دارد، پویایی هویّت است. هویّت همیشه رابطه‌ای است که با دیگران باید تحلیل شود. هویّت محصول یا دیالکتیک تفاوت و شباهت است که در وضعیّت ارتباطی شکل می‌گیرد. بنابراین، هویّت را باید نسبی دانست؛ زیرا در صورت تغییر وضعیّت ارتباطی، تغییر می‌یابد. از نظر بارث هویّت‌ها سیّال هستند و آن‌ها را باید در حدود و ثغورشان یافت؛ یعنی، در جایی که امر درونی با امر برونی مواجه می‌شود. به گفته‌ی بارث، هویّت گروهی نوعاً در تعامل با دیگران و در عرض میان حدود و ثغور گروه ساخته می‌شود. حدود گروه نفوذپذیر است و به‌رغم آمد و رفت افراد، به بقای خود ادامه می‌دهد. هویّت در طی تبادل‌هایی که در درون و در عرض حدود گروه انجام می‌گردد، ساخته می‌شود. در طی این تبادل‌ها، میان تعیین هویّت گروه و رده‌بندی آن، توازن برقرار می‌گردد (بارث، ۱۹۹٤: ۱۹).

از نظر بارث، هویّت‌ها تغییرناپذیر نیستند؛ همان‌گونه که اوضاع و احوال و شرایط متفاوتی به‌وجود می‌آید، هویّت‌ها نیز دچار تغییر می‌شوند و معنای متفاوتی پیدا می‌کنند. او هویت را فرایندپذیر و عملی می‌داند و معتقد است به‌کارگیری هویّت در عمل صورت می‌گیرد نه در تفکّر و تعمّق درباره‌ی خود (بارث، ۱۹۸۱).

یکی از مفاهیم نظری‌ای که در مباحث بارث وجود دارد، مفهوم مرز است. بارث مرزهای میان هویّت را محصول تعامل پویای اجتماعی می‌داند؛ به‌ویژه در میان کسانی که دارای هویّت‌های متفاوتی هستند. در جریان این بده و بستان‌های پویاست که شاخصه‌های نشانگر هویّت، تولید و بازتولید می‌شوند. او واژه‌ی مرز را با دلالت‌های توپولوژیک و جغرافیایی منطبق نمی‌داند، بلکه آن را استعاره‌ای می‌داند که فراتر از دیدگاهی شی‌انگارانه است. از نظر بارث، مرز در تعامل میان اعضا و گروه‌های دارای هویّت متفاوت، یافت می‌شود. به باور او، هویّت بیش‌تر به فرایندهای مرزبندی می‌پردازد نه به خود مرزها (بارث، ۱۹٦۹).

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

کوهن برخلاف بارث، بیش‌تر بر اصل شباهت تأکید دارد و بر آن است که ساخت نمادین اجتماعی مشابه است که احساسی از تعلّق مشترک را برمی‌انگیزاند. به گفته‌ی کوهن، اجتماع یا یک فرهنگ یا نام یک اجتماع، به خودی خود مکانیسمی نمادین است که مردم آن را به‌کار می‌برند. در ضمن اعضایی که عضویّت این اجتماع را به همراه دارند، به افراد کمک می‌کنند که فهمی مشترک از پدیده‌ها داشته باشند و در قلمرو نمادین مشترکی، مشارکت نمایند (کوهن، ۱۹۹۸).

از نظر کوهن، یک اجتماع طیفی از معناها را دربرمی‌گیرد و برای هریک از افراد معناهای متفاوتی دارد. کوهن برعکس بارث، بیش‌تر به محتوای فرهنگی توجّه دارد که هویّت بر آن نشسته است. به باور او، هویّت‌ها به‌طور درونی همگن و مورد اجماع همگان نیستند. این هویّت‌ها ممکن است تغییر کنند و دگرگون نیز شوند. هویّت از زمینه‌ای به زمینه‌ی دیگر و از شخصی به شخص دیگر، متفاوت است (کوهن، ۱۹۹٤).

به اعتقاد کوهن، محتواهای فرهنگی به صورت نمادینه شده، اصل شباهت درون اجتماع را رقم می‌زنند. همین ساخت نمادینه شده‌ی شباهت است که هویّت‌ها را شکل می‌دهد. ترکیب نمادین شباهت به این صورت است که تعلّق به اجتماع و گروه توسّط اعضای آن به شکلی نمادین ترکیب می‌یابد؛ به این صورت که دفاعی باشد در برابر دیگرانی (خواه مردم دهکده‌ی مجاور یا گروه‌های دیگر) که آن‌ها را از لحاظ اجتماعی رده‌بندی می‌کنند. در مواجهه با چنین تقابلی است که بر تفاوت تأکید می‌شود و شباهت به‌طور نمادین ترکیب می‌یابد. در چنین زمینه‌ای، هویّت مبتنی بر اجتماع شکل می‌گیرد. در واقع، کوهن به دیالتیک درونی-برونی شناسایی جمعی توجّه دارد.

به گفته‌ی کوهن، هویّت در همه حال به‌طور نمادین ساخته می‌شود. جلوه‌های هویّت به چیزی شبیه هستند که ماکس وبر آن را «نوع مثالی» می‌خواند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۹۳).

نگاه به هویّت بومی با توجّه به تلفیق نظری

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، هویّت بومی در استان مازندران روی دیگر سکّه‌ی فرهنگ بومی است و صفت بومی به خاطر هم‌زیستی تعاملی فرهنگ و بوم به مؤلّفه‌های فرهنگ و هویّت داده شده است. همه‌ی فرهنگ‌ها بر اساس شباهت در درون و تمایز با بیرون تفکیک می‌شوند (یا گروه‌ها، اجتماعات و جوامع). هویّت نیز در همین مقوله شکل می‌گیرد. در این پژوهش، بحث نظری هویّت بومی بیش‌تر متأثّر از نظریّه‌های سامان اجتماعی تفاوت بارث و ساخت نمادین شباهت کوهن است. بنابراین تلفیق این دو نظریّه می‌تواند برای مقوله‌ی هویّت بومی کاربرد داشته

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

باشد. در عین حال، کاربرد نظریّه‌های مذکور برای هویّت بومی دشوار است؛ زیرا هویّت بومی در استان مازندران به آن غلظتی نیست که نظریّه‌های بارث و کوهن در بحث تئوریک هویّت عنوان می‌کنند. استان مازندران از مؤلّفه‌های اوّلیّه‌ی هویّت‌سازی بومی برخوردار است؛ زیرا از یک‌سو محتوای فرهنگ بومی در آن دیده می‌شود و از سوی دیگر می‌توان مرزبندی‌هایی را در قالب مکان، زمان و فرهنگ در مقایسه با دیگران مکانی، فرهنگی و زمانی و هم‌جوار مشاهده کرد.

معمولاً هویّت، نتیجه و حاصل تفاوت با بیرون و شباهت در درون است. رده‌بندی هویّت مبتنی بر این نهاده است که گروهی دارای معیار مشترک برای شناسایی باشند. غالباً همه‌ی گروه‌بندی‌ها بر اساس درجاتی از اشتراک، خود را در قالب نام فرهنگ، نام یک قومیّت یا نام یک گروه منسجم شناسایی می‌کنند. اگر درجه‌ی اشتراک بیش‌تر باشد، هویّت غلیظ رخ می‌دهد. به همین سبب، عاملان و افراد احساس وابستگی بیش‌تری به فرهنگ خود دارند. معمولاً همه‌ی فرهنگ‌ها یا گروه‌ها برای مشخّص کردن خود از دیگری، قائل به مرز هستند؛ مرز عامل به‌وجودآورنده‌ی شباهت در درون و تفاوت با بیرون است. در درون این مرز، اشتراکات فرهنگی را می‌توان ملاحظه کرد که افراد احساس محلّی و به تبع آن، احساس هویّتی می‌کنند. هرچه در درون مرز، خمیره‌ها و محتوای فرهنگی و اجزای آن، نمود بیش‌تری از خود نشان دهند، حسّاسیّت و آگاهی افراد در درون آن، جلوه‌ی بیش‌تری می‌یابد. البتّه این مسأله به تمایزانگاری با بیرون مرز و تعامل آن نیز بازمی‌گردد و احساسی از تعلّق مشترک به چیزی را دربرمی‌گیرد؛ برای نمونه، اگر فردی یا تیمی در عرصه‌ی ورزش در قالب یک فرهنگ بومی، مقامی کسب کند، می‌تواند وفاداری اعضای آن فرهنگ بومی را برانگیزاند. به قول کوهن، آن اجتماع فرهنگی در نظر اعضای خویش و دیگران، صورتی نمادین به خود می‌گیرد (کوهن، ۱۹۸۲) که همان هویّت غلیظ است که اعضا از آن آگاهی و نسبت به آن، احساس تعلّق و تمایل دارند. هویّت غلیظ در مقابل هویّت رقیق یا خنثی قرار می‌گیرد.

باید توجّه داشت که شباهت‌ها و تفاوت‌ها یا تعامل و مرز، همیشه به هویّت غلیظ منجر نمی‌شود. گاهی با آن‌که مؤلّفه‌های فرهنگی (شباهت) و حدود و ثغور (تفاوت) با دیگری وجود دارد، امّا هویّت برای اعضا صورتی رقیق یا خنثی دارد. در این جا باید به اهمّیّت شباهت و تفاوت‌ها دقّت داشت. برای برخی از اعضای فرهنگی به دلایل متعدّدی (منافع، شرایط موقعیّتی و سیاسی و ...)، حدود و ثغور و تعامل مهم جلوه می‌کند؛ برای برخی دیگر، شیوه‌های بیان و نحوه‌ی ارائه‌ی مؤلّفه‌ها و محتوای فرهنگی به گونه‌ای است که به صورت سبک نمادپردازانه درمی‌آید و

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

یا ... . همه‌ی این مسائل در خنثی نبودن هویّت نقش دارند، امّا جایی که این مباحث وجود نداشته باشد، اگرچه محتوا و ثغور و حدود وجود داشته باشد، میزان توجّه به حدّی نیست که به آگاهی یا هویّت‌سازی منجر شود. در این جا به تلنگری برای ایجاد آگاهی و هویّت‌سازی نیاز است.

در مجموع، در شکل دادن به هویّت به‌طور عام و هویّت بومی به‌طور خاص، چند مؤلّفه و شاخصه نقش ایفا می‌کنند. در این جا صرفاً به مؤلّفه‌هایی که در محتوای فرهنگ بومی مازندران وجود دارند، اشاره خواهد شد. مرز و حدود و ثغور و تعامل به چند دلیل نتوانسته‌اند در گرایش هویّت غلیظ بومی، نقش مهمّی ایفا کنند. البتّه محتوا و خمیره‌های فرهنگی نیز دارای ضعف‌های خاصّ خود است. پیش از پرداختن به معرّفی مؤلّفه‌ها و منابع هویّت‌سازی، نیاز است به این پرسش پاسخ دهیم که چرا مرز و حدود و ثغور و وضعیّت ارتباطی و تعامل (یا بیان تفاوت اجتماعی) از یک‌سو و محتوای فرهنگ (ساخت نمادین شباهت) از سوی دیگر، به ایجاد هویّت غلیظ – دست‌کم در نسل کنونی (جوانان)- گرایش پیدا نکرده است؛ به‌طوری که شاهد گستردگی هویّت خنثی (یا رقیق) نسبت به هویّت غلیظ هستیم. اشاره به پیش‌فرض‌ها می‌تواند در تحلیل هویّت بومی و جریان آن مفید باشد.

اگرچه در فرهنگ بومی مازندران تفاوت با بیرون وجود دارد، امّا تعامل با بیرون به گونه‌ای نبوده که فرهنگ بومی به‌عنوان مؤلّفه‌ی هویّتی مهم تصوّر شود. دیگریِ مهم به صورتی که در قالب رقابتی یا تضادی برای فرهنگ بومی و مازندران حضور داشته باشد، وجود عمده‌ای نداشته است. از سویی تاریخ مازندران نشان داده که این استان سعی داشته خود را با دولت‌های مرکزی همراه کند.

شواهد نشان می‌دهد جریان تعامل در مازندران برای اعضا به گونه‌ای نبوده که هویّت‌یابی مجدّد را بازتولید کنند یا استمرار بخشند؛ برای مثال، مردم روستای ابیانه به دلیل وضعیّت خاصّی که تاریخ برای آن‌ها رقم زده، با دیگران توریسم مکرّراً تعامل دارند؛ «مای ابیانه‌ای» به دلیل توجّه‌ای که دیگران توریسم به آن‌ها می‌کنند، کوشیده‌اند با حفظ محتوای فرهنگی خود (معماری، لباس، صنایع دستی و ...)، همواره هویّت خویش را بازتولید کنند. نمونه‌های دیگری نیز در این زمینه می‌توان ارائه داد. به هر حال، انواع حدود و ثغور یا سامان اجتماعی تفاوت وجود دارد که در جریان کنش‌ها و تعامل‌های گوناگون می‌تواند به هویّت‌یابی منجر گردد. باید گفت تعریفی که اعضای بومی مازندران برای «دیگران» و بیرونی‌ها ارائه می‌دهند، به گونه‌ای نبوده که به هویّت غلیظ منجر شود. البتّه «آن‌ها» و «دیگران» برای «ما» و «خود» مازندرانی وجود دارد، امّا این آن‌ها و

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

دیگران همانند ما و خود اعضای گروه قومی کرد، باسک، کِبِک یا بسیاری از گروه‌هایی که دارای هویّت غلیظ هستند، نیست. به هر حال، جریان‌های متنوّعی در تعاملات بین فرهنگی در میان جوامع وجود دارند که وضعیّت‌های ارتباطی متکثّری از خود تولید می‌کنند که به هویّت‌یابی مجدّد یا هویّت‌های جدید و یا گاهی به محو و کم شدن هویّت‌ها می‌انجامد.

یافته‌های پژوهش

منابع هویّت بومی در مازندران

مؤلّفه‌های زیر در شکل دادن به هویّت به‌طور عام و هویّت بومی به‌طور خاص (در استان مازندران) نقش دارند.

۱. خمیره‌های فرهنگی: که می‌توان آن را به‌عنوان محتوای فرهنگی یا ویژگی‌های فرهنگی توصیف کرد.

۲. دلالت‌های توپولوژیک: که جنبه‌های محیطی و طبیعی و بومی فرهنگ را دربرمی‌گیرد.

۳. نمادها و معنا: که به جلوه‌های زیباشناختی و نمادینه‌ی فرهنگ مرتبط است.

این مؤلّفه‌ها پیوند نزدیکی با یکدیگر دارند. شکل‌گیری هویّت غلیظ به نمادگونه شدنِ خمیره‌های فرهنگی و دلالت‌های محیطی بستگی دارد. البتّه، سامان اجتماعی تفاوت و وجود مرز و تفاوت و تعامل آگاهی‌دهنده نیز در این امر نقش دارند.

مؤلّفه‌های اوّل و دوم، اموری صوری هستند و افراد تعبیری صوری از آن‌ها دارند و یا حداقل می‌دانند که این مؤلّفه‌ها آنان را از آن سوی مرز جدا می‌سازد. امّا مؤلّفه‌ی سوم، امری محتوایی و معناشناسانه است؛ یعنی، افراد مؤلّفه‌های اوّل و دوم را به سبک نمادین درونی می‌کنند؛ درباره‌ی فرهنگ خود می‌اندیشند و نسبت به آن گرایش غلیظی پیدا می‌کنند. مؤلّفه‌ی سوم در واقع تبدیل شدن مؤلّفه‌های پیشین به مرزهایی در آگاهی و ذهن اعضای آن فرهنگ بومی است. اگر در زمینه‌ی حفظ فرهنگ بومی مازندران دغدغه وجود دارد، کشانده شدن خمیره‌های فرهنگی، سنّت‌های بومی و منابع دیگر فرهنگی و ... به نمادینه کردن عناصر شباهت‌زا در درون مرز فرهنگ مازندران ضروری است.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

سه حوزه‌ی بررسی با روش مصاحبه‌ی گروه متمرکز

سه حوزه برای بررسی هویّت بومی با استفاده از روش فوکوس گروپ در نظر گرفته شده که سؤالات تحقیق از این سه حوزه طرح گردیده است.

حوزه‌ی اوّل: بعد شناختی

در این جنبه، آگاهی و دانشی که افرادِ مورد مصاحبه از فرهنگ بومی خویش داشتند، مورد بررسی قرار گرفته است. اغلب مصاحبه‌شوندگان، فی‌البداهه به گویش اشاره کردند. شناخت افرادِ مورد بررسی عمیق نبوده و خود را بیش‌تر به این دلیل که در این استان متولّد شده بودند، مازندرانی می‌دانستند. برخی افراد از این که خود را مازندرانی معرّفی و تمایزشان را با دیگران بیان کنند، درنگ می‌کردند. درنگ آن‌ها حاکی از آن بوده که نخستین بار با چنین موضوعی برخورد می‌کنند. گاهی احساس می‌شد که افراد به این بخش از ابعاد هویّت در استان مازندران توجّه چندانی ندارند؛ در این جا می‌توان سخن بارث را پذیرفت که حدود و ثغوری که افراد را باید در آن تعریف می‌کرد، هنوز رنگ و بوی کاملی نداشت. با وجود این، افراد را به بحث وارد نمودیم. در اغلب جلسات، سکوت و این دشواری وجود داشت که افراد شناخت کافی از فرهنگ خود به‌دست دهند. به همین سبب باید با تکنیک‌های ویژه‌ای آن‌ها را به حرف زدن ترغیب می‌کردیم. به هر حال، آن‌ها به‌تدریج وارد بحث شدند. برخی افراد از این که اطّلاعاتی از فرهنگ خود ندارند، ابراز ناراحتی می‌کردند. حتّی گاه دیده می‌شد که برخی خود را با گروه‌های قومی یا استان‌های دیگر مقایسه می‌کنند؛ به‌عنوان نمونه، یکی از آن‌ها در این باره گفته است: «کردها فرهنگ پررنگ‌تری دارند. در مازندران، در شهرهای مختلف بسیاری از آداب و رسوم کم‌رنگ شده. به نظر من نسل بعدی حتّی همین اندازه اطّلاعاتی اندکی که ما داریم، نخواهند داشت؛ زیرا با گذشت زمان این آداب و رسوم کم‌رنگ‌تر می‌شوند».

در مجموع، شناخت افراد از فرهنگ مازندران گسترده نبوده و صرفاً اشاره‌ی کوتاهی به آن می‌کردند؛ برای مثال برخی به زبان، برخی به مهمان‌نوازی و عدّه‌ای نیز به طبیعت و جغرافیا به‌عنوان مصادیق شناخت اصلی خود اشاره می‌نمودند. به مؤلّفه‌ی موسیقی نیز اشاره شده است.

یکی از مسائلی که در حوزه‌ی شناختی افراد مصاحبه‌شونده باید به آن اشاره کرد، مناطق سه‌گانه‌ی غرب، شرق و مرکز مازندران است. بر اساس اطّلاعات به‌دست آمده از مصاحبه، افرادی که در غرب مازندران زندگی می‌کردند، آگاهی کم‌تری از مازندران و فرهنگ بومی خود داشتند. بیش‌ترین آگاهی نیز مربوط به مرکز استان بوده است. در این زمینه یکی از مصاحبه‌شوندگان که از

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

غرب مازندران (رامسر) بوده، چنین اظهارنظر کرده است: «از نظر فرهنگی قلب مازندران با غرب و شرق آن متفاوت است. از چالوس به آن طرف اکثراً فارسی صحبت می‌کنند؛ سبک گیلانی».

یکی از مواردِ شاخص در اغلب مصاحبه‌ها، تفکیک لهجه از گویش یا زبان توسّط افرادِ مورد بررسی بوده است. اغلب آن‌ها لهجه را از گویش مازندرانی جدا و این دو را مقوله‌هایی جدا از هم تصوّر می‌کردند. دلیل توجّه افراد به این موضوع، برخوردها و تماس‌های آن‌ها با شهرستان‌های مختلف استان و مشاهده‌ی تفاوت‌های لهجه‌ای بوده است. به همین سبب، افراد در ابتدا هنگامی که خود را معرّفی می‌نمودند، از مقوله‌ی لهجه شروع می‌کردند. در واقع، در بیش‌تر مصاحبه‌ها نخستین مقوله‌ی فرهنگ بومی که افراد از آن شناخت داشتند، عنصر گویش، لهجه یا زبان مازندرانی بوده و شاید از میان همه‌ی عناصر فرهنگ بومی، مقوله‌ی لهجه بیش‌ترین نمود را در میان افراد داشته است؛ زیرا به‌طور روزمرّه با گویش مازندرانی برخورد می‌کردند.

اگرچه مقوله‌ی گویش مازندران نخستین عنصر معرّفی‌شده توسّط افراد بوده و مؤلّفه‌هایی چون مهمان‌نوازی، علل تولّد در مازندران، موسیقی و طبیعت نیز توسّط افراد معرّفی شده بود، در مجموع افراد شرکت‌کننده در این مصاحبه‌های گروهی، از شناخت کافی برخوردار نبودند یا اصلاً چیزی وجود نداشت که آن‌ها را به سمت مؤلّفه‌های فرهنگ بومی خود بکشاند؛ یعنی، عوامل تقویت‌کننده و منابع هویّتی‌ای که افراد را نسبت به مؤلّفه‌ها و خمیره‌های فرهنگ تحریک کند.

یکی از تکنیک‌ها برای پی‌بردن به شناخت افراد، روش تداعی ذهنی بوده است. در این زمینه سؤالی مطرح کردیم که بخشی از جنبه‌ی شناختی فرهنگ بومی را توسّط افرادِ مورد بررسی نشان می‌داد. سؤال این گونه مطرح شد که وقتی کلمه‌ی مازندران را می‌شنوید، اوّلین کلمه یا چیزی که در ذهن و تصوّرتان تداعی می‌شود، چیست؟ پاسخ افراد به این پرسش نیز حاکی از شناخت سطحی آن‌ها از مؤلّفه‌های فرهنگ بومی بوده است، امّا پاسخ‌ها تا حدودی شباهت داشته‌اند؛ پاسخ-هایی نظیر «طبیعت، البرز، سرسبزی، دریا»؛ «طبیعت، جنگل، دریا»؛ «به نقشه‌ی جغرافیا فکر می‌کنم» و «سرسبزی مازندران». البتّه همه‌ی پاسخ‌ها به این صورت نبوده و برخی نیز به مواردی چون مهمان‌نوازی اشاره می‌کردند.

یکی از نکات مهم، عدم شناخت افراد از الفاظ بومی مازندران بوده است؛ به‌گونه‌ای که اغلب آن‌ها در مصاحبه‌های خود به این نکته اشاره می‌کردند که بسیاری از کلمات موجود در زبان بومیِ خود را متوجّه نمی‌شوند: «بعضی از سرودهایی را که از صدا و سیما پخش می‌شه، اصلاً متوجّه

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

نمی‌شم. پدرم متوجّه می‌شه و زیر لب زمزمه می‌کنه، امّا من اصلاً نمی‌فهمم، یک کلمه‌اش را نمی‌فهمم».

حوزه‌ی دوم: بعد احساسی

یکی از حوزه‌هایی که در گروه متمرکز مورد توجّه قرار گرفته، بعد احساسی افراد مصاحبه‌شونده نسبت به فرهنگ و مازندران بوده است. بیش‌تر مضمون‌های هویّتی در قالب بوم و منبع طبیعی و دلالت‌های توپولوژیک قرار داشته‌اند. مصاحبه‌ها نشان داده که احساسی نسبت به خمیره‌های فرهنگ بومی وجود نداشته است؛ زیرا افراد معتقد بودند که عناصر فرهنگی مازندران از انعطاف‌پذیری و بالندگی نسبتاً زیادی برخوردار نیستند. هم‌چنین در میان افرادِ مورد بررسی، احساس شرمندگی از به‌کارگیری گویش دیده می‌شد. اگرچه عواطف بوم‌گرایانه در استان مازندران وجود داشته، امّا در مجموع در بین مصاحبه‌شوندگان کم‌رنگ بوده است. در این بعد، سؤال اصلی بیش‌تر به غرور و افتخار و احساس بالندگی بومی مربوط می‌شده است.

بیش‌ترین میزان افتخار افراد به سرسبزی و طبیعت زیبای مازندران بوده و چنین احساس می‌شد که گرایش احساس و افتخار آن‌ها به این حوزه نزدیک‌تر است. البتّه برخی نیز به موسیقی یا مقوله‌های دیگری چون هوش مازندرانی‌ها یا ورزش و مهمان‌نوازی توجّه احساسی داشته‌اند، امّا منابع طبیعی و تفریحی، بیش‌تر مورد توجّه و اهمّیّت بوده است. در مجموع، عکس‌العمل‌های احساسی به سؤال مربوط به میزان افتخار، در چند قالب زیر ارائه شده است: ۱. افتخار به منابع طبیعی و محیطی؛ ۲. افتخار به اجزا و عناصر فرهنگی؛ ۳. افتخار به دستاوردهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی؛ ٤. افتخار به رفتارهای خاص و آداب و رسوم.

قالب اوّل، درجه‌ی بالایی از میزان افتخار را توسّط افراد کسب کرده بود. معمولاً در مقابل افتخار باید واژه‌ی مخالف آن نیز پرسیده می‌شد تا مشخّص شود که افراد به چه مسائلی در فرهنگ بومی، رویکرد خوبی ندارند. در این زمینه نظراتی وجود داشته، امّا بیش‌ترین تأکید در خصوص شیوه‌های بیان گویش مازندرانی بوده است؛ به‌گونه‌ای که عدّه‌ای گفته‌اند: «این خود در این که گرایش به گویش مازندرانی نداشته باشیم و به فارسی سخن بگوییم، نقش داشته است».

برخی نسبت به سادگی مردم مازندران انتقاد داشته‌اند؛ چنان‌که فردی در این زمینه گفته است: «خیلی به دیگران بها می‌دن که باعث می‌شه خودشان کم‌ارزش بشن. مازندرانی‌ها خود را ارجح نمی‌دونن، دیگری را ارجح می‌دونن. همین باعث می‌شه که فکر کنند مازندرانی‌ها خیلی ساده‌ان».

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

حوزه‌ی سوم: بعد نگرشی و فعّالیّتی

یکی دیگر از حوزه‌هایی که پرسش‌هایی برای مصاحبه‌شوندگان در نظر گرفته شد، حوزه‌ی نگرش افراد به آینده‌ی فرهنگ بومی و فعّالیّت‌های آن بوده است. در هر جامعه‌ای، فعّالیّت‌های فرهنگی - چه به صورت عمدی و چه به صورت غیرعمدی- بخشی از زندگی است و افراد در آن مشارکت می‌کنند؛ مشارکت افراد یعنی تجربه‌ای که آن‌ها در فعّالیّت‌های فرهنگی خود دارند. مردم به دلایلی چون لذّت و سرگرمی، یادگیری مهارت‌های جدید، رشد و تکامل شخصی، ملاقات با افراد جدید، استفاده از فعّالیّت‌های فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای تجربه و بیان، تأکید و تأیید سنّت‌های فرهنگی و نیز تغییر آن‌ها، در فعّالیّت‌های فرهنگی شرکت می‌کنند.

در موارد فوق، مشارکت در فعّالیّت‌های فرهنگی به صورت عمدی است. امّا به‌کار بردن عناصر فرهنگی را در جریان تعاملات اجتماعی نیز می‌توان مشاهده کرد که افراد این عناصر را خود به خود به‌کار می‌گیرند و یا در فعّالیّت‌های فرهنگی مشارکت می‌کنند. فعّالیّت‌های فرهنگی را در برخی از شاخصه‌های دیگر نظیر بازدید از گالری هنر و موزه، بازدید از کتابخانه‌ی عمومی، شرکت در برنامه‌ی اجرای موسیقی زنده، شرکت در نمایشگاه فرهنگی و خرید کتاب‌های مربوط به فرهنگ نیز می‌توان مشاهده نمود.

سطوح‌بندی در مشارکت فعّالیّت‌های فرهنگی، متفاوت است؛ برای نمونه، در تفاوت‌های سنّی و جنسی، سن و جنس هر دو در فعّالیّت‌های فرهنگی اثرگذار هستند. افراد در طیف سنّی مختلف یا در طیف جنسی مذکّر یا مونّث، نگرش‌های متفاوتی به نوع فعّالیّت‌ها دارند. در تفاوت‌های سنّی که یک معیار معیّن سنّی است، افراد نه تنها دارای نگرش متفاوتی هستند بلکه در فعّالیّت‌های فرهنگی، کنش‌های متفاوتی انجام می‌دهند. البتّه تفاوت‌های جنسی و سنّی با توجّه به زمینه‌های دیگر می‌تواند بر فعّالیّت‌های فرهنگی یا نوع نگرش افراد اثرگذار باشد؛ به‌عنوان نمونه، چنان‌چه در فرهنگی مانند فرهنگ بومی مازندران به بسترهای اجتماعی-تاریخی بنگریم، متوجّه خواهیم شد که افراد در نسل‌های متفاوت (مثلاً نسل بزرگ‌سال و نسل جوان)، درک متفاوتی از فرهنگ بومی خود و اجزای عناصر فرهنگی استان دارند.

اگر منطقه‌ی استانی را به سه حوزه‌ی غرب، شرق و مرکز تقسیم‌بندی کنیم و هریک از آن‌ها را نیز به سه حوزه‌ی دیگر، یعنی: ۱. غرب جلگه‌ای و غرب کوهستانی؛ ۲. مرکز جلگه‌ای و مرکز کوهستانی؛ ۳. شرق جلگه‌ای و شرق کوهستانی، تقسیم نماییم، شاهد تفاوت‌هایی در نوع نگرش و فعّالیّت‌های فرهنگی خواهیم بود. در برخی مناطق، افراد به دلایلی غیرعمد در فعّالیّتی فرهنگی

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

شرکت می‌کنند و در نوع فعّالیّت به‌طور ناخودآگاه وارد کنش فرهنگی می‌شوند. امّا در برخی مناطق به دلایل گوناگون، نوعی دوری از فعّالیّت‌های فرهنگی وجود دارد و افراد به جای آن‌که به صورت خودآگاه در فعّالیّت فرهنگی شرکت کنند، آگاهانه به مؤلّفه‌های فرهنگ دیگر (فرهنگ هم‌جوار یا فرهنگ ملّی) گرایش پیدا می‌کنند.

بر اساس مصاحبه‌های انجام‌شده، مناطق مختلف با چنین جریانی روبرو هستند. برخی از افراد ساکن در مناطق غربی استان، خود را نسبتاً از فرهنگ بومی دور می‌دیدند و حتّی در این زمینه گفته شده است: «به گیلان نزدیک‌ترند و به فرهنگ فارسی گرایش دارن و این جا زبان فارسی خیلی رواج داره». در بخش‌های کوهستانی مرکز و شرق استان، افراد نسبتاً به صورت ناخودآگاه و غیرعمد در فعّالیّت‌های فرهنگی مانند به‌کار بردن فولکلورها یا گویش بومی، مشارکت می‌کنند. به هر حال، تفاوت‌های منطقه‌ای، شهری و روستایی و نیز دوری یا نزدیکی به مرکز پراکنش فرهنگ می‌تواند در انجام فعّالیّت فرهنگی یا دوری از آن و به تبع آن، هویّت‌یابی مؤثّر باشد.

مکالمه در زندگی روزمرّه با استفاده از گویش بومی- محلّی، یکی از پارامترهای فعّالیّت‌های فرهنگی است که افراد با توجّه به زمینه‌های مختلف به صورت غیرعمد در آن مشارکت می‌کنند. در این جا زبان یا گویش، مؤلّفه‌ای مرکزی از فرهنگ محلّی (بومی) است که جنبه‌ی عمده‌ی مشارکت و هویّت است؛ به‌عبارتی، زبان یا گویش بخش عمده‌ای از هویّت فرهنگی و میراث آن فرهنگ را شکل می‌دهد و به‌کار بردن آن در جریان روزمرّه‌ی زندگی اجتماعی، نوعی ورود به فعّالیّت فرهنگی و مشارکت است. چنان‌چه یک گروه یا اجتماع برای فرهنگی اعتبار و اهمّیّت قائل شود، نخستین مؤلّفه‌ی عینی‌ای که توسّط افراد به‌کار گرفته می‌شود، ابزار رابطه و ارتباط یعنی زبان یا گویش است. معمولاً در این زمینه، افراد اجتماع می‌کوشند به صورت ناخودآگاه یا خودآگاه، آن زبان یا گویش را به‌کار برند. چنین جریان و روندی به صورت عکس نیز روی می‌دهد؛ یعنی کاهش اعتبار و اهمّیّت فرهنگ می‌تواند مانع انجام چنین مشارکت‌هایی شود؛ هرچند ریشه‌های آن را باید در عوامل متعدّدی جستجو کرد. همان‌گونه که پیش‌تر تأکید شده، دانش زبانی از پیش‌نیازهای عمده‌ی مشارکت در هویّت فرهنگی است و چنین دانشی برای بقای یک فرهنگ و شکل‌دهی به یک هویّت بومی (فرهنگی) ضرورت دارد.

در فرهنگ مازندران، دانش زبانی رو به کاهش است و بر پایه‌ی یافته‌های تحقیق، افراد دانش وسیعی از گویش بومی ندارند یا آن را به‌کار نمی‌برند و به زبان معیار ملّی رجوع می‌کنند و آن را جایگزین مناسبی برای گویش بومی می‌دانند. حتّی در صورت استفاده از گویش بومی نیز بسیاری

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

از لغات این گویش برای آن‌ها نامأنوس است. بنابراین آن‌گونه که نتایج مصاحبه‌ها نشان می‌دهد، دانش زبانی افراد بسیار ضعیف است. این امر بیانگر آن است که آن‌ها در فعّالیّت فرهنگی چندان مشارکت نمی‌کنند. یکی از تکنیک‌های استفاده شده در این زمینه، طرح سؤالی بود که نشان می‌داد افراد چه نگرشی یا چه فعّالیّتی برای حفظ فرهنگ بومی انجام خواهند داد؟ برای این پرسش نیاز بوده که یکی از مؤلّفه‌های اصلی فرهنگ بومی یعنی زبان را در طرح سؤال بگنجانیم. بنابراین پرسیدیم که «اگر ازدواج کردید، با شوهر یا همسر و با فرزندتان با زبان بومی صحبت خواهید کرد یا با زبان معیار ملّی (فارسی)؟».

اغلب افراد، به زبان فارسی اشاره می‌کردند و پاسخ‌ها به این صورت بوده است: «از اوّل اگر مازندرانی صحبت کنه، در اجتماع منزوی می‌شه؛ ضعیف واقع می‌شه؛ قوی نمی‌شه»؛ «وقتی بیرون بیاد دچار مشکل می‌شه»؛ «باعث سرخوردگی می‌شه. همین الآن هم همین طوریه. وقتی ما در یک کلاس شرکت می‌کنیم وقتی می‌خواهیم حرف بزنیم می‌ترسیم نکنه که یه وقت لهجه داشته باشیم که دیگران به ما بخندند».

بنابراین به‌نظر می‌رسد در فعّالیّت فرهنگی و نگرشی که افراد نسبت به آن دارند، مشارکت در فعّالیّت فرهنگی‌ای نظیر به‌کارگیری زبان چندان برای آن‌ها ملاک نیست. به‌طور کلّی، این مسأله بر هویّت اثر می‌گذارد.

یکی از معیارهایی که می‌تواند به فعّالیّت فرهنگی کمک کند و مشارکت افراد را به سمت خود فراخواند، آموزش‌هایی است که برخی نهادها از طریق آن می‌توانند بر افراد اثر بگذارند؛ برای مثال، در مدارس چه‌قدر و چگونه فرهنگ بومی با زبان محلّی معرّفی می‌گردد و آموزش داده می‌شود؟ این مسأله، نوعی فعّالیّت فرهنگی است که در مشارکت افراد در فعّالیّت فرهنگی مؤثّر است. وارد کردن منطقی فرهنگ بومی به نظام آموزشی مهم است و بر رابطه‌ی متقابل نهادینه‌سازی حوزه‌ی فرهنگ بومی و شناسایی فرهنگی-اجتماعی بومی دلالت دارد که خود منجر به مشارکت افراد و تغییر نگرش آن‌ها نسبت به فرهنگ بومی و فعّالیّت‌های فرهنگی می‌شود؛ یعنی، افراد بومی از ابتدا با ترکیب نمادین مناسبات بین شباهت اجزای فرهنگی-محیطی و تفاوت فرهنگ بومی با فرهنگ‌های قومی-بومی دیگر، با روش عقلانی آشنا می‌شوند. نظام آموزش مدرسه‌ای در میان دانش‌آموزان برای این کار مناسب است. در کنار آموزش رسمی- ملّی، تعریف درس‌ها و عناوین درسی در حوزه‌ی فرهنگ بومی نیز ضروری است؛ زیرا افراد در فرایند آموزش رسمی با آموزش فرهنگ محلّی-بومی خود در کنار فرهنگ ملّی، می‌توانند با نگاهی دیگر به فرهنگ بومی بنگرند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

در این زمینه افراد مصاحبه‌شونده نیز به همین موضوع اشاره کرده‌اند که نشان می‌دهد نقش آموزش و پرورش را در تغییر نگرش افراد و وارد کردن آن‌ها بـه فعّالیّـت فرهنـگ بـومی مـؤثّر مـی‌داننـد. پاسخ‌های زیر نشانه‌ای از علاقه‌ی افراد در این زمینه است:

«نهاد آموزشی چون نهاد پایه‌ای و بنیانی است، از فرهنگ مازندران باید معرّفی‌هایی ارائه دهـد. البتّه این کار باید مداوم باشد نه این که در یک دوره باشد. این صد درصد می‌ماند و بچّه‌هـا وقتـی بزرگ شدند، خودشان آن را انتقال می‌دهند.»؛ «آموزش و پرورش اگر درسی مانند انگلیسـی بـرای زبان محلّی بگذارد که بچّه‌ها این زبان را یاد بگیرند که باید یاد بگیرند، می‌توانـد زبـان یـا فرهنـگ مازندرانی را مثل یک کتاب دربیاورد. این کار می‌تواند برای مـا مهـم باشـد چـون مـا بـا آن آشـنا می‌شویم».

یکی از فعّالیّت‌های فرهنگی‌ای که در فرهنگ بومی نقش دارد، فعّالیّت‌های صدا و سیما اسـت. مؤلّفه‌های محلّی عموماً به‌عنوان مؤلّفه‌هایی تعریف می‌گردند که هم به‌طـور برجسـته در تلویزیـون ساخته می‌شوند و هم بازتابی از هویّت و فرهنگ بومی هستند. تلویزیون عمده‌ترین رسانه‌ای است که در آن، فرهنگ برای افراد بازتاب می‌یابد. به همین سبب نقش عمده‌ای در آگاهی‌سـازی دارد و فعّالیّت‌های فرهنگی را با برنامه‌سازی مناسب ترویج و شکل می‌دهد. بنابراین، فعّالیّت‌هـای صـدا و سیما در نگرش افراد و فعّالیّت فرهنگی مهم است. اگرچه در استان مازندران نیز رسـانه‌ای بـه نـام تلویزیون وجود دارد، امّا رویکرد مصاحبه‌شوندگان نسبت به آن، مناسب نبوده است؛ به‌گونه‌ای کـه اغلب، آن را مورد انتقاد قرار می‌دادند و اظهار می‌کردند که نوعی «زدگی» در فرهنگ بـومی ایجـاد می‌کند و مردم را به عرصه‌ی فعّالیّت‌های فرهنگ بومی وارد نمی‌سازد؛ به‌عنوان نمونـه، در یکـی از این اظهارات آمده است: «تلویزیون، شبکه‌ی مازندران، من تنها چیزی که می‌بینم این است که فقـط اسم آن مازندرانی است. من چیزی نمی‌بینم که با شبکه‌های دیگر فرق داشته باشد. اوایل که شروع شد یک سری برنامه‌های خاصّ فرهنگ بومی بود، در کنارش بود ولی الآن همان برنامه‌هایی که در شبکه‌های دیگر پخش می‌شه به سبک و سیاق دیگه‌ای در این شبکه هم پخش می‌شه».

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

نتیجه‌گیری

در مجموع، نتایج بحث درباره‌ی هویّت بومی در میان دانشجویان را در چند مورد زیر می‌توان بیان کرد:

۱. دانشجویان نسبت به فرهنگ بومی خود چندان غریب نبودند؛ زیرا برخی از مؤلّفه‌های فرهنگی را می‌شناختند.

۲. محیط دانشگاه از جهت مواجهه‌ی دانشجویان با «دیگری‌های قومی»، برای آن‌ها آشنایی متفاوتی نسبت به مازندرانی بودنشان ایجاد کرد، امّا این امر، زیاد به مسأله‌ی هویّتی کشیده نشد.

۳. افراد شرکت‌کننده در گروه متمرکز به فرهنگ بومی خود علاقه‌مند بودند، امّا عوامل و شرایط متنوّع، شناخت فرهنگ بومی را برای آن‌ها دشوار کرده بود.

٤. افرادِ مورد بررسی، گاه حسّ غریبی نسبت به فرهنگ بومی خود داشتند و در برخی موارد از آن دوری می‌کردند؛ برای نمونه، از به‌کار بردن عمده‌ترین مؤلّفه‌ی فرهنگی یعنی زبان یا گویش پرهیز می‌نمودند و می‌کوشیدند در محیط دانشگاه در مکالمه با هم‌استانی‌های خود، زبان معیار را به‌کار برند و زبان یا گویش بومی خویش را در حاشیه قرار دهند.

۵. کنش‌گرانِ مورد مطالعه، برنامه‌های بومی‌ای را که در صدای مرکز مازندران تولید می‌شد، مورد انتقاد قرار می‌دادند؛ زیرا شیوه‌ی ارائه و بیان تولیدات فرهنگ بومی را مناسب نمی‌دانستند و اذعان می‌کردند که به تخریب هویّت بومی منجر می‌شود.

٦. بر پایه‌ی یافته‌ها، «دیگری‌های مهم» برای افراد بومی کم‌رنگ بوده و دیگری مهم را به لحاظ فرهنگی در مقایسه با «خود» قرار نمی‌دادند؛ به این صورت که دیگری مهم – چه از نظر فرهنگی و چه از نظر سیاسی– برای آن‌ها قابل مقایسه نبوده است. شاید به همین سبب، بخش خمیره‌های فرهنگی که در زمینه‌ی هویّت‌بخشی نقش ایفا می‌کند، در این جا دیده نمی‌شد.

۷. دلالت‌های توپولوژیک و محیط‌شناختی برای افرادِ مورد بررسی مهم بوده و از این که این دلالت‌های توپولوژیک و محیط‌شناختی در جای دیگری همچون مازندران وجود ندارد، احساس غرور و بالندگی می‌کردند.

۸. اگرچه افراد در برخی موارد به اجزای عناصر فرهنگ بومی خود ابراز علاقه می‌کردند و به مازندرانی بودن خویش اهمّیّت می‌دادند، امّا از به‌کار بردن عنصری مانند گویش در میان دوستان یا فرزندان خود دوری می‌کردند. این موضوع گاه این نظر را برمی‌انگیزاند که افراد، هویّت غلیظی نسبت به فرهنگ بومی ندارند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

۹. همان‌گونه که اشاره شد، «خود مازندرانی» در مقایسه با «دیگری غیر مازندرانی» با معینه‌هایی چون تولّد در مازندران، نام مازندران و از همه مهم‌تر طبیعتِ آن، جدا و تفکیک می‌شد.

۱۰. اعضا نگرش جانبدارانه‌ای نسبت به فرهنگ بومی داشته‌اند؛ یعنی، تمایل به شناخت فرهنگ خود در سخنانشان مشخّص بود، امّا از یک‌سو گاه مشکل را به تولیدات فرهنگی برنامه‌ریزان نسبت می‌دادند و از سوی دیگر، در حوزه‌ی نگرش به آینده‌ی فرهنگ بومی، حسّ غریبی نسبت به کاربرد یک عنصر داشتند؛ به‌گونه‌ای که این احساس را به‌وجود می‌آورد که در مصاحبه‌ی خود دچار تناقضاتی هستند.

۱۱. بر اساس یافته‌ها، در برخی موارد افراد فرهنگ بومی خود را بی‌اهمّیّت جلوه می‌دادند و گاه به‌کار بردن آن را رفتاری سطح پایین برای خود تلقّی می‌کردند؛ یعنی، ذهنیّتی دور برای آن تصوّر می‌نمودند و به همین سبب به فرهنگ معیار گرایش زیادی داشتند. البتّه این حس در بین خانم‌ها بیش‌تر دیده می‌شد.

در مجموع علاوه بر این یافته‌ها، با توجّه به تئوری بارث یعنی سامان اجتماعی تفاوت، در فرهنگ مازندران، حدود و ثغوری که به تأکید هویّت بومی در میان نسل جوان منجر شود، پررنگ نیست. در واقع حدود و ثغور که ایجادکننده‌ی فاصله‌ی «ما» و «آن‌های فرهنگی» است، در استان مازندران شدّت ندارد. از سوی دیگر، وضعیّت ارتباطی نیز در روند تاریخی چند دهه‌ی اخیر به گونه‌ای نبوده که هویّت بومی را تقویت کند. درست است که تفاوت‌های «مازندرانی» و «آن‌های غیر مازندرانی» وجود دارد و افراد این احساس را در تجربه‌های متفاوت زندگی اجتماعی خود به‌دست می‌آورند، امّا این تمایز و تفکیک آن‌چنان نیست که گرایش هویّتی مستحکمی برای افراد ایجاد کند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه افراد از تمایز و تفاوت خود و دیگری آگاهی دارند، امّا نسبت هویّتی زیاد نیست؛ به‌عبارتی، هرچند سامان اجتماعی تفاوت برای فرهنگ مازندران وجود دارد، ولی به‌نظر می‌رسد شاهد هویّت غلیظی نیستیم.

یکی از مسائل دیگری که معمولاً در هویّت‌بخشی نقش دارد، اصل دلالت‌های فرهنگی- اجتماعی یا محتوای فرهنگ است. دلالت‌های فرهنگی غالباً برای تشریح شیوه‌هایی که سطوح معانی فرهنگی از طریق استفاده از نمادها پدید می‌آیند، به‌کار گرفته می‌شوند. چنان‌چه دلالت‌های فرهنگی در قالب نمادینه قرار گیرند، می‌توانند برای افراد مهم جلوه کنند. باید توجّه کرد که اصل تفاوت را در نهادینه شدن دلالت‌های فرهنگی نباید از نظر دور داشت. بنابراین دلالت‌های فرهنگی که اصل سامان نمادین شباهت برای اعضای یک فرهنگ هستند، می‌توانند در

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

ایجاد هویّت مهم باشند. در واقع، کنش متقابل دو اصل تفاوت و شباهت با توجّه به وضعیّت ارتباطی، مثلثی برای ایجاد هویّت است.

در استان مازندران دلالت‌های فرهنگی به صورت تاریخی وجود دارد، امّا این که بتواند در قالب نمادگونه برای نسل جوان مهم باشد، دیده نمی‌شود. از سویی سامان اجتماعی تفاوت نیز به گونه‌ای نیست که در کنشی تعاملی با وضعیّت ارتباطی مناسب، به هویّت‌سازی منجر شود. بنابراین اگرچه در استان مازندران، اصلی به نام فرهنگ (در قالب بومی آن) وجود دارد، امّا این دلالت‌های فرهنگی برای نسل جوان پذیرفتنی نشده تا بتواند به گونه‌ای نمادشناختی به‌کار گرفته شود.

به‌نظر می‌رسد تغییر، تبدیل یا بازتولیدی در دلالت‌ها و خمیره‌های فرهنگی استان مازندران ایجاد نشده است تا نسل جوان به آن گرایش یابد. بنابراین، قشر امروزی این دلالت‌ها را کهنه تصوّر می‌کند و با سلایق و نگرش خود منطبق نمی‌بیند. جریان فرهنگی تحت‌تأثیر عوامل گوناگون رسانه‌ای و جهانی شدن چنان پویا و سریع است که هر روز شاهد بازتولیدهای فرهنگی گسترده‌ای هستیم. بنابراین، دلالت‌های فرهنگی مازندران نیازمند رقابت در مسیر چنین جریان سریعی است تا بتواند برای نسل امروزی مناسب باشد و گرایش هویّتی ایجاد کند.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

منابع

۱. اریکسون، توماس (۱۳۹۵) **انسان‌شناسی قومیّت و ناسیونالیسم**، ترجمه‌ی سیّد قاسم حسنی، تهران: جامعه‌شناسان.

۲. اسمیت، آنتونی (۱۳۹۱) **ناسیونالیسم و مدرنیسم**، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: ثالث.

۳. بدیعی ازنداهی، مرجان؛ پناهنده‌خواه، موسی و مختاری، راضیه (۱۳۸۷) «نقش حسّ مکانی در هویّت بومی، مطالعه‌ی موردی: دانشجویان یاسوجی دانشگاه‌های تهران»، **فصلنامه‌ی ژئوپلیتیک**، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۲ (پیاپی ۱۲)، صص ۱۵۷-۱۷۵.

٤. تاملینسون، جان (۱۳۸۱) **جهانی شدن و فرهنگ**، ترجمه‌ی محسن حکیمی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

۵. تریاندیس، هری (۱۳۷۸) **فرهنگ و رفتار اجتماعی**، ترجمه‌ی نصرت فتی، تهران: رسانش.

٦. جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) **هویّت اجتماعی**، ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.

۷. حبی، اکرم؛ فتحی آذر، اسکندر و محمّدبخش، بهمن (۱۳۸۹) «جهانی شدن و هویّت‌های محلّی و جهانی دانشجویان»، **فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی**، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۲، صص ۱۰۱-۱۲۱.

۸. خسروی، شراره و عابد سعیدی، ژیلا (۱۳۸۹) «گروه متمرکز، روشی در گردآوری اطّلاعات»، **نشریّه‌ی پرستاری ایران**، دوره‌ی بیست و سوم، شماره‌ی ٦۸، صص ۱۹-۳۰.

۹. صالحی امیری، سیّد رضا (۱۳۹۵) **انسجام ملّی و تنوّع فرهنگی**، تهران: پژوهشگاه تحقیقات استراتژیک.

۱۰. کاستلز، مانوئل (۱۳۸٤) **عصر اطّلاعات (هویّت)**، ترجمه‌ی احمد عقیلیان و حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.

۱۱. کوش، دنی (۱۳۸۲) **مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی**، ترجمه‌ی فریدون وحیدا، تهران: سروش.

۱۲. گل‌محمّدی، احمد (۱۳۹۲) **جهانی شدن، فرهنگ، هویّت**، تهران: نی.

۱۳. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) **تجدّد و تشخص**، ترجمه‌ی ناصر موفّقیّان، تهران: نی.

۱٤. مور، جی‌دی (۱۳۹۱) **زندگی و اندیشه‌ی بزرگان انسان‌شناسی**، ترجمه‌ی هاشم آقابیگ‌پوری و جعفر احمدی، تهران: جامعه‌شناسان.

۱۵. هنینک، مونیک (۱۳۹۲) **راهنمای بین‌المللی پژوهش گروه متمرکز برای علوم اجتماعی و علوم بهداشتی**، ترجمه‌ی ایرج فیضی و مهسا طاهران، تهران: تیسا.

16. Barth, F (1981) **Process and forming social life: selected essays of Fredrick Barth**, vol 1. London, Routledge.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]

17. Barth, F (1994) **the Anthropology of Ethnicity: Beyond Ethnic group and Boundaries**, Amsterdam, Het Spinhuis.

18. Barth, F (1969) **Ethnic Groups and Boundaries**, Oslo: Bergen.

19. Cohen, A (1998) Boundaries and Boundary-Consciousness: Politicizing Cultural Identity, in M. Anderson and E. Bort (Eds.), **the Frontiers of Europe**, London: Printer Press.

20. Cohen, A (1994) **Self-Consciousness: An Alternative Anthropology of Identity**, London: Routledge.

21. Cohen, A (1982) **Belonging: Identity and social organization in British Rural cultures**, Manchester University Press,

22. Hall, Stuart (1996) **Question of cultural Identify**, London, sage.

23. Lawler, Steph (2014) **Identity: Sociological Perspectives**, Publisher: Polity.

24. Lindholm, Charles (2007) **Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology**, Publisher: One world Publications, Revised edition.

25. Tarling Nicholas (2008) **the State, Development and Identity in Multi-Ethnic Societies**, published by Routledge.

26. Burns N, Grove SK (2006) **Understanding Nursing Research, Building an Evidence-Based Practice**, 4th ed. St. Louis: Mosby-Elsevier. P.379-80.

[Downloaded from scdsjournal.ir on 2026-11-19]